

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری

(۳)

تحریف و تخریب تاریخ و شخصیت‌های تاریخی

دکتر سید حمید روحانی^۱

از خطرهای اساسی و ریشه‌ای برای تاریخ، تحریف واقعیت‌ها و وارونه نشان دادن رویدادها و جریان‌های تاریخی زیر پوشش خاطره‌نگاری می‌باشد که این روزها در بازار سیاست رواج یافته و متداول است. در بیشتر این خاطره‌نگاری‌ها، خودنمایی و برجسته نمایاندن فعالیت‌های سیاسی خود، جلب نظر می‌کند. شماری از کسانی که به اصطلاح از خودی‌ها به شمار می‌آیند، آنگاه که به انتشار خاطرات خود دست می‌زنند، از آغاز، این اندیشه را در سر دارند که برای خود در پیروزی انقلاب اسلامی، نقش ویژه و برجسته‌ای دست و پا کنند، خود را کارفرما و کارگردان اصلی نهضت و انقلاب و یا دست کم یکی از رهبران شاخص آن بنمایانند و به خواننده‌ی خاطرات خود بباورانند که آنها در پشت پرده به امام خط و طرح می‌دادند و امام در واقع مجری نقشه‌ها، اندیشه‌ها و طرح‌های آنها بوده است! شماری نیز برآنند که زیر پوشش

خاطره‌نگاری، افزون بر خودنمایی و خودستایی به تسویه حساب‌های شخصی، باندی و جناحی دست بزنند و از کسانی که در راه امیال نفسانی آنان سنگ‌اندازی کرده‌اند، انتقام بگیرند و آنان را به زیر سوال ببرند و در تخریب چهره‌ی آنان بکوشند، خود را وارسته و آراسته و دیگران را ناشایسته بنمایانند.

با نگاهی به کتاب «خاطرات» منسوب به آقای منتظری، این شیوه‌ی تحریف و تخریب، فراوان دیده می‌شود. در این کتاب تلاش شده است که چند موضوع نادرست و خلاف واقع را استواری بخشد:

الف) آقای منتظری را به عنوان سردمدار و پرچمدار نهضت و انقلاب اسلامی معرفی کند.
ب) موقعیت اجتماعی، سیاسی و علمی و مرجعیت دینی امام را مرهون درایت، سیاست و مدیریت آقای منتظری و تلاش‌های بی‌وقفه و شبانه روزی او بنمایاند.

پ) امام را مجری برنامه‌ها، اندیشه‌ها، پیشنهادات و نظریات آقای منتظری وانمود سازد.
ت) امام و شماری از عالمان دینی و رجال روحانی را که به نوعی و در مواردی در برابر آقای منتظری و یا باند او موضع مخالف گرفته‌اند، زیر سؤال ببرد و کاستی‌ها و نادرستی‌هایی برای آنان بتراشد و در تضعیف و تحقیر آنان بکوشد.

ث) آقای منتظری را انسانی وارسته، تکامل یافته، متفکر، مبتکر، مترقی، دموکرات مآب، اصلاح‌طلب، روشنفکر، انتقادپذیر، آزاد اندیش و... (البته به گونه‌ای که مورد پسند غربی‌ها و غرب‌باوران باشد) و مخالف تندروی‌ها و خشونت‌طلبی‌ها و تبعیض و تجاوز به حقوق توده‌ها جلوه دهد! گویا آقای منتظری نبوده است از مهدی هاشمی قاتل و تروریست تا واپسین لحظه‌های حیات او حمایت کرده و در راه نجات او از چنگال عدالت و قانون، از آبرو و حیثیت خود مایه گذاشته است. گویا او نبوده است که امکانات مادی و معنوی خویش را برای فتنه‌گری‌ها و آتش افروزی‌های مهدی هاشمی در کشورهای دیگر زیر پوشش «نهضت‌های آزادی‌بخش» فراهم کرده است. گویا او نبوده است که کوچکترین انتقادی را از هیچ مقامی تحمل نمی‌کرده و هرگونه انتقاد مشفقانه‌ای را با اهانت آمیزترین برخوردها پاسخ می‌داده است. گویا این خاطرات منسوب به او نیست که آکنده از تحریف و تخریب و خلاف‌گویی می‌باشد.

در کتاب «خاطرات» که به نام آقای منتظری عرضه شده است، بیشترین موضوعی که جلب نظر می‌کند تحریف رویدادها و جریان‌های تاریخی است که هفت مورد آن را در شماره پیش

بازگو کردیم و نادرستی آن را با دلایل و شواهد مستند روشن ساختیم. اکنون برخی دیگر از مطالب خلاف واقع را که در این خاطرات آمده است، پی می‌گیریم و رسالت خود را در رویارویی با تحریف‌گری‌ها دنبال می‌کنیم:

۸. آقای منتظری ادعا کرده است که دستگیری و بازداشت او در پی تبعید امام در آبان‌ماه ۱۳۴۳ و به دنبال تلاش او برای تعطیلی حوزه و مخالفت آقای شریعتمداری با این پیشنهاد صورت گرفته است، از زبان او آمده است:

... رفتن ما به منزل آقای شریعتمداری هم از دید ساواک پنهان نبود، آقای شریعتمداری هم که با صحبت کردن خود [در] سردرس مسئله را آفتابی کرد و تقریباً خود را کنار کشید، ایام، نزدیک عید نوروز بود و بالاخره روز عید آمدند مرا بازداشت کردند...^۱

اولاً تبعید امام به ترکیه در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ بود و نزدیک عید نوروز نبود، ثانیاً آقای منتظری اذعان کرده است نخستین بازداشت او در نوروز سال ۱۳۴۵ بوده است که در آن هنگام حدود یک سال و نیم از تبعید امام می‌گذشت. امام اصولاً در آن تاریخ در ترکیه به سر نمی‌برد و بیش از پنج ماهی بود که به نجف اشرف انتقال یافته بود.^۲ آقای منتظری درباره نخستین بازداشت خود چنین آورده است:

... اولین بازداشت [من] مربوط است به آن زمان که مرحوم محمد را به اتهام پخش اعلامیه در صحن مطهر حضرت معصومه همراه چند نفر دیگر از طلاب بازداشت کردند. یعنی در روز عید نوروز ۱۳۴۵.^۳

بنابراین دستگیری و بازداشت او هیچ‌گونه ارتباطی با جریان تبعید امام به ترکیه نداشته است و در آن هنگام دست کم فعالیت آشکاری که موجب حساسیت ساواک نسبت به او شود، از او سر نزده است.

۹. در کتاب خاطرات از زبان آقای منتظری آمده است:

... اعلامیه‌هایی را که محمد در صحن مطهر پخش می‌کرد، در بین امضا کنندگان اسم من هم بود و چون محمد پسر من بود، در این ارتباط لابد من را مؤثر می‌دانستند...^۴

۱. خاطرات - ص ۲۵۵.

۲. امام را در تاریخ ۱۳ مهرماه ۱۳۴۴ به عراق انتقال دادند.

۳. پیشین - ص ۳۳۱.

۴. خاطرات - ص ۳۳۳.

باید دانست اعلامیه‌ای را که شهید محمد منتظری در نوروز ۱۳۴۵ در صحن مطهر پخش کرد، با امضای اشخاص نبود، بلکه با عنوان «اعلام خطر» و به امضای حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود. متن آن را مجاهد روحانی مرحوم ربانی شیرازی تنظیم کرد و چون زمینه‌ی چاپ آن در آن فرصت فراهم نشد، ناگزیر به صورت پلی کپی همراه با تراکت‌هایی منتشر شد و نگارنده نیز در ساعت تحویل سال در صحن مطهر حضرت معصومه، همراه با شماری از برادران روحانی به پخش آن اقدام کرد. شهید محمد منتظری همراه با چند تن دیگر مسئول توزیع آن اعلامیه و تراکت‌ها در صحن بزرگ بودند. نگارنده و چند تن دیگر مسئول توزیع آن در صحن کوچک معروف به صحن کهنه بود و چند تن دیگر به توزیع آن در مسجد اعظم و مسجد بالا سر مأمور شدند. بنابراین آنچه از زبان آقای منتظری در خاطرات آمده است که «در بین امضا کنندگان اسم من هم بود» ادعایی واهی و دور از واقعیت می‌باشد و ریشه در خصلت‌ها و خصوصیات روحی و اخلاقی نامبرده دارد که می‌کوشد در همه‌ی امور خود را «دخیل»، تأثیرگذار و ذی نفوذ بنمایاند.

۱۰. در کتاب خاطرات آقای منتظری آمده است:

... شاه در تاریخ ۲۴ مهرماه همان سال برای همه‌ی آنان [علمای قم] به جز امام پاسخ

فرستاد

... شاه با این کار گویا می‌خواست آیت‌الله خمینی را از سایرین جدا کند...^۱

باید دانست که شاه به تلگرام امام پاسخ داد، از این رو، امام در دومین تلگرام خود به شاه

آورد:

تلگراف مبنی بر آنکه اعلی‌حضرت بیش از هر کس در حفظ شعائر مذهبی کوشا

هستند و تلگراف این‌جانب را برای دولت ارسال داشتند و توفیق این‌جانب را در ترویج

مقررات اسلامی و هدایت عوام خواستار شدند، موجب تشکر گردید... البته شغل روحانی

ارشاد و هدایت ملت است...^۲

امام همزمان با تلگرام بالا، تلگرامی نیز خطاب به امیر اسدالله علم مخابره کرد. در این تلگرام

آمده بود:

... اگر گمان کردید می‌شود با زور چند روزه قرآن کریم را در عرض اوستای زرتشت،

انجیل و بعضی کتب ضاله قرار داد و به خیال از رسمیت انداختن قرآن کریم... افتاده‌اید

و کهنه پرستی را می‌خواهید تجدید کنید، بسیار در اشتباه هستید... اینجانب مجدداً به شما نصیحت می‌کنم که به اطاعت خداوند متعال و قانون اساسی گردن نهید... وبدون موجب، مملکت را به خطر نیندازید و الا علمای اسلام درباره شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد...^۱

در پی این تلگرام، دولت امیر اسدالله علم به امام پاسخ داد، امام نیز بی‌درنگ روی سخن به ملت کرد و به صدور اعلامیه دست زد.

۱۱. در این خاطرات از زبان آقای منتظری ادعا شده است:

... پس از اینکه مدتی از تبعید امام گذشت، کم‌کم نام و یاد ایشان هم داشت متروک می‌شد، ما برای زنده نگاه داشتن قضیه و نیز به عنوان اعتراض به دستگاه پیشنهاد کردیم، یک جلسه‌ای در مدرسه‌ی فیضیه گرفته شود، در آن جلسه اول بنا بود بعضی از فضلا منبر بروند که گویا رأی آنها را زدند، در نتیجه آقای حسین نوری و آقای مشکینی و من منبر رفتیم... ابتدا آقای نوری یک منبر کوتاه رفت، آقای مشکینی هم یک منبر عربی، فارسی و ترکی رفت... آقای مشکینی می‌خواست در این اثنا جنگ ترک و فارس راه نیفتد و دفاعی هم از آقای شریعتمداری شده باشد... بعد من رفتم منبر... و گفتم حوزه‌ی علمیه‌ی قم که روح الله در آن نباشد، روح ندارد. اکنون حوزه یک پیکر بی‌روح است، روح خدا باید در حوزه باشد. چرا ساکت نشسته‌اید؟ خمینی باید برگردد، جمعیت هم صلوات می‌فرستادند؛ بعد گفتم وظیفه‌ی همه است که ساکت نمانند... و شما وظیفه‌ی خود را ترک کرده‌اید...^۲

در گفتار بالا ادعا شده است: «پس از اینکه مدتی از تبعید امام گذشت، کم‌کم نام و یاد ایشان داشت متروک می‌شد»!! اولاً شخصیت والامقامی که مرجع تقلید بسیاری از مردم ایران و برخی از کشورهای دیگر بود و رهبری نهضتی را بر عهده داشت که در میان ملت ایران ریشه دوانیده بود، چگونه امکان داشت نام و یاد او از یاد برود؟ ثانیاً تاریخ جلسه‌ی مورد اشاره در مدرسه‌ی فیضیه، ۲۰ شعبان ۱۳۸۴ مطابق ۴ دیماه ۱۳۴۳ می‌باشد که تنها پنجاه و یک روز از تبعید امام به ترکیه می‌گذشت، چگونه امکان داشت در این مدت کوتاه نام و یاد مرجع عظیم‌الشأن و رهبر والا مقام و محبوبی که به اعتراف دوست و دشمن بر قلبها حکومت می‌کرد متروک شود؟ ثالثاً در آن روز و روزگار و در آن مقطع حساس در هر کوی و برزن،

۱. پیشین - ص ۹۰.

۲. خاطرات - ص ۲۵۲.

در هر منبر و مأذن، در هر معبد و مسجد در هر مجمع و مجلس از امام، راه امام، هدف امام، ایده و اندیشه‌ی امام سخنی در میان بود. در بسیاری از مجامع و محافل خصوصی نوار سخنرانی امام علیه رژیم کاپیتولاسیون را می‌گذاشتند و گوش می‌دادند و شنوندگان به هیجان می‌آمدند و با آمادگی بیشتری راه امام را پی می‌گرفتند. رابعا اگر نام و یاد امام داشت متروک می‌شد، یک سخنرانی محدود در چهاردیواری مدرسه‌ی فیضیه که نه نواری از آن گرفته شد و نه مضمون آن به چاپ رسید، چگونه توانست نام و یاد امام را در سراسر کشور زنده و جاوید سازد؟ خامسا مناسب است تاریخ را مرور کنیم و به اوضاع و شرایط سیاسی حوزه‌های علمی، مراکز مذهبی و محافل دینی و دانشگاهی پس از تبعید امام نگاهی بیندازیم تا روشن شود که اصولا متروک شدن نام و یاد امام در آن روز می‌توانست متصور باشد؟ یا این خوی و سرشت خود برتریینی است که برخی از عناصر ضعیف‌النفس را بر آن می‌دارد تا به آب و آتش بزنند و باخیال پردازی‌ها، پنداربافی‌ها، خلاف‌گویی‌ها و تحریف واقعات خود را رهبر، پیشوا، پیشکسوت و پیشتاز در نهضت و انقلاب بنمایانند و با زبان بی‌زبانی بگویند که رهبر اصلی انقلاب ما بودیم و خمینی مجری اندیشه‌ها، ابداعات و ابتکارات ما بود!! ما او را فقیه و عالم کردیم، ما او را اندیشه و ایده و زبان و بیان دادیم و...

اکنون ما برای روشن شدن حقایق از نشریات «بعثت» و «انتقام» که در آن روز به همت شماری از اساتید و اندیشمندان حوزه قم منتشر می‌شد، کمک می‌گیریم و گزارش‌های آن دو نشریه را به صورت چکیده و خلاصه در پی می‌آوریم:

... روز چهارشنبه ۱۳ آبان ساعت ۴/۵ صبح مأمورین خونخوار و جانی سازمان امنیت به خانه مرجع شیعیان جهان حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی ریخته و پس از شکست [شکستن] در و کتک زدن یکی از همسایگان و خادم‌ها، معظم له را با طرز وحشیانه‌ای دستگیر نمودند. در آن روز آستانه مقدسه و منزل همه مراجع و مدارس و مساجد محصور مأمورین مسلح بود و این حصر تا چهار روز ادامه داشت...

ساعت ۹ صبح همان روز مأمورین به خانه حضرت آیت‌الله العظمی نجفی ریخته و فرزند برومند حضرت آیت‌الله خمینی، حجت الاسلام آقا سید مصطفی موسوی را دستگیر نموده و به تهران منتقل می‌کنند... درس‌ها و نمازهای جماعت به عنوان اعتراض به دستگیری و تبعید ناجوانمردانه حضرت آیت‌الله خمینی، به مدت قریب ۳۰ روز تعطیل بود.

حضرت آیت‌الله العظمی آقای گلپایگانی در روز ۱۶ رجب [۳۰ آبان] سخنرانی مفصلی پیرامون تبعید حضرت آیت‌الله العظمی خمینی ایراد نمودند و انزجار خود را از جنایات دستگاه حاکمه و پشتیبانی از اهداف آیت‌الله خمینی اعلام نموده...

آقای شریعتمداری در روز سه‌شنبه ۱۹ رجب [۳ آذر] در ضمن سخنرانی مبسوطی... همگامی خود را با حضرت آیت‌الله خمینی اعلام نمودند.

حضرت آیت‌الله العظمی آقای نجفی در روز شنبه ۲۳ رجب [۷ آذر] ضمن یک سخنرانی حاد و پرشور... از حضرت آیت‌الله خمینی به عنوان «مرجع تقلید و مجاهد کبیر» تجلیل فراوان کردند...

تلگرافی بین حضرت آیت‌الله میلانی و مراجع قم رد و بدل و متن آنها چاپ و منتشر شده است و همچنین نامه‌ای از طرف معظم له به عنوان حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی گراور و منتشر شده...

تلگرافاتی از طرف آیات الله العظام آقایان گلپایگانی، نجفی و آقای شریعتمداری به ترکیه به عنوان حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی مخابره شده که متن آنها به چاپ رسیده است و همچنین اعلامیه‌هایی از طرف حوزه‌ی علمیه‌ی قم نسبت به دستگیری آیت‌الله خمینی و قانون شکنی‌های دستگاه منتشر گردیده است.

طومارها و نامه‌های فراوان مبنی بر پشتیبانی از حضرت آیت‌الله العظمی خمینی از شهرستان‌ها و طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی قم به سفارت ترکیه در ایران فرستاده شده، ارسال این نامه‌ها هنوز ادامه دارد. نامه‌ای از طرف آیت‌الله بهبهانی مقیم اهواز به عنوان آیت‌الله خمینی نوشته شده و همچنین اعلامیه‌ای از طرف جامعه روحانیون تهران با ده‌ها امضا به عنوان سفارت ترکیه منتشر شده است...

نشریه وزین دینی و انتقادی «الاخلاق و الادب» در کربلای معلی همصدا با ملت غیور ایران فجایع حکومت ایران را به مسلمین جهان می‌رساند...

تلگرافی از دانشجویان ایرانی مقیم وین مبنی بر اظهار تأسف از تبعید حضرت آیت‌الله العظمی آقای خمینی به مراجع تقلید... و شخصیت‌های بزرگ: شیخ جامع‌الازهر، قاهره، اوتانت دبیر کل سازمان ملل، نیویورک و لرد برتراند راسل مخابره شده...^۱

... دانشجویان ایرانی مقیم اطریش تظاهرات پرشوری به عنوان اعتراض به جنایات حکومت دست نشانده و مخصوصاً تبعید غیر قانونی رهبر شیعیان حضرت آیت‌الله

۱. بعثت، نشریه داخلی دانشجویان حوزه‌ی علمیه‌ی قم، شماره دهم، سال دوم، ۱۱ آذرماه ۱۳۴۳، ۲۷ رجب ۱۳۸۴، ص ۱۶، تکیه روی برخی از فرازها از این نگارنده است.

خمینی انجام دادند... کمیته جهانی دانشجویان به عنوان اعتراض به جنایات دستگاه حاکمه ایرانی تلگرافی به مقامات رسمی مخابره و بازگشت فوری حضرت آیت‌الله خمینی را خواستار شدند.

برتراند راسل سیاستمدار و فیلسوف معروف، نسبت به جریانات اخیر ایران و تبعید غیرقانونی حضرت آیت‌الله خمینی شدیداً اعتراض و از پذیرفتن نماینده مقامات ایرانی خودداری کرد.

روز جمعه ۲۰ آذر جمعیت انبوهی در مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم اجتماع کردند و یکی از فضلا در حضور حضرت آیت‌الله نجفی سخنان جامع و مستدلی درباره اهداف عالی حضرت آیت‌الله خمینی ایراد و وفاداری کامل حوزه‌ی علمیه را نسبت به زعیم عالی‌قدر خود اعلام و دولت را درباره تبعید غیر قانونی معظم له استیضاح کرد.

روز شنبه ۲۱ آذر ساعت ۴ بعد از ظهر جمعیت عظیمی از اصناف و بازرگانان تهران درمسجد سید عزیزالله به عنوان اعتراض به جنایات اخیر دستگاه حاکمه اجتماع و پس از سخنرانی یکی از وعاظ قطعنامه جالب و مهمی را صادر نمودند که ماده اول آن مربوط به آزادی فوری رهبر شیعیان حضرت آیت‌الله خمینی بود...

روز ۲۱ آذر اصناف و بازرگانان قم اعلامیه‌ای صادر و همبستگی خود را با اصناف تهران اعلام و وفاداری کامل خود را نسبت به زعیم عظیم‌الشأن حضرت آیت‌الله خمینی ابراز...

روز دوازدهم شعبان [۲۸ آذر] پیامی از طرف حوزه‌ی علمیه‌ی قم برای عموم مسلمانان ایران فرستاده شد، بدین مضمون: گرچه دل‌های قاطبه ملت مسلمان از جنایات اخیر دستگاه حاکمه به خصوص جسارت به مقام شامخ رهبر شیعیان و زعیم حوزه‌ی علمیه‌ی قم غرق خون است... ولی برای میلاد مسعود حضرت ولی عصر (عج) به کوری چشم دستگاه حاکمه که عملاً از صهیونیسم و عمال آن طرفداری می‌کند، هرچه بیشتر در مراسم جشن و چراغانی کوشش نمایند...

شب نیمه شعبان [۲۹ آذر] جمعیت انبوهی از روحانیون و بازرگانان و اصناف در مسجد اعظم قم اجتماع کرده یکی از وعاظ حوزه سخنرانی جالبی ایراد و تأیید جامعه روحانیت را از اهداف عالی زعیم عالی‌قدر تشیع، حضرت آیت‌الله خمینی اعلام داشت. بعد از سخنرانی صدای شعارهای زنده و کوبنده علیه دستگاه حاکمه و به

نفع رهبر خردمند مسلمانان حضرت آیت‌الله خمینی مسجد را به لرزه انداخت...^۱
 ... حجت الاسلام آقای سید مصطفی خمینی آیت‌الله‌زاده پس از پنجاه و هشت روز زندان بودن روز سه‌شنبه ۲۴ شعبان از زندان آزاد شدند... با اینکه ورودشان بدون اطلاع قبلی بود، هزاران نفر از طلاب و مردم قم از آستانه با شعارهای کوبنده ضد استعمار و عمال استعمار و تجلیل از مقام شامخ روحانیت مخصوصاً حضرت آیت‌الله العظمی خمینی با ایشان تا منزل آیت‌الله خمینی رفتند...

علی‌رغم فشارها و تهدیدات و گرفتن و بستن‌ها و احتیاطات پلیسی که دولت پس از دزدیدن آیت‌الله خمینی در ایران به کار بسته است، مبارزات همه جانبه روحانیت و مردم ادامه دارد. این چند روز اخیر در شهرستان قم چندین صحنه تظاهرات به نفع آیت‌الله خمینی و به عنوان اعتراض به قانون شکنی‌های دولت به وجود آمد، در مدرسه‌ی فیضیه، در مسجد اعظم، در مسجد امام، در خیابان‌ها، در آستانه مقدسه، در منزل مراجع، در جلسات درس، مجالس باشکوهی تشکیل و مدرسین و فضلالی حوزه... به وعاظ و دانشجویان که ماه رمضان [برای] تبلیغ به شهرستان‌ها می‌روند دستور دادند که به مبارزات مقدس روحانیت بدون هراس ادامه دهند.

همانک با این تظاهرات قم در تهران مجالس باشکوهی در مسجد حاج سیدعزیزالله و مسجد مقابل پیسی کولا تشکیل گردیده و خطبای ارزنده و دانشمند آقایان حاج مروارید و حاج شیخ فضل الله مهدی پور [محلای] و حاج شیخ نجم الدین اعتمادی و حاج سید محمود سدهی و... با بیاناتی... به تبعید آیت‌الله العظمی آقای خمینی اعتراض کردند... آقایان نامبرده از طرف سازمان امنیت دستگیر و در زندان قزل قلعه محبوس گردیدند... تاکنون صدها طومار و نامه و تلگراف از طرف اصناف و طبقات مختلف مردم مرکز و شهرستان‌ها به سفارتخانه‌های ممالک اسلامی و سازمان ملل، مبنی بر اعتراض به تبعید آیت‌الله خمینی و اعطای مصونیت به نظامیان رجااله امریکا ارسال شده است...^۲

این گزارش‌ها نمایانگر گوشه‌هایی از موج خروشان است که در پی تبعید امام، ایران را فراگرفت و در هر محفل و مجلس و مراسمی نام و یاد امام را طنین انداز ساخت. باید دانست افزون بر جنب و جوش‌های مردمی که در گزارش بالا آمد، دعای توسل طلاب علوم اسلامی که

۱. انتقام، شماره اول، ۲۹ آذرماه ۱۳۴۳، ۱۵ شعبان ۱۳۸۴. تکیه روی برخی از فرازها از این نگارنده است.

۲. بعثت، شماره ۱۱، سال دوم، ۱۲ دی ماه ۱۳۴۳، ۲۸ شعبان ۱۳۸۴. تکیه روی برخی از فرازها از این نگارنده است.

از فردا شب تبعید امام آغاز شد، به طور پیگیر و مستمر در مسجد بالا سر تداوم یافت. صدها نفر از طلاب جوان، اساتید و فضلاء حوزه همراه با مردم، هر شب در مسجد یاد شده اجتماع می‌کردند و ضمن دعای توسل از امام سخن می‌گفتند، یاد امام را گرمی می‌داشتند، اهداف امام را بازگو می‌کردند و وفاداری و پشتیبانی خود را از امام اعلام می‌داشتند و این سروده را دم می‌گرفتند:

یاربنا فارحم بنا این الخمینی	واحسرتا من هجره این الخمینی
مهر خمینی را خدا در دل نهاده	دل می‌طپد در سینه از یاد خمینی
نام خمینی بردن را زجر است و زندان	زندان چه باشد جان به قربان خمینی
سلم خمینی ربا فاردد ایننا	واحفظ الهی مصطفی نجل الخمینی
فارحم علینا	این الخمینی

سادسا مخاطب این فراز از سخنان آقای منتظری که «... من رفتم منبر... گفتم... چرا ساکت نشسته‌اید... وظیفه همه است که ساکت نمانند... و شما وظیفه خود را ترک کرده‌اید...» چه کسانی بودند؟ از دید او چه کسانی ساکت نشسته بودند که او از منبر فیضیه آنان را مورد عتاب و خطاب قرار داده است؟ آیا خطاب او به طلاب علوم اسلامی بود که هر شب در دعای توسل در مسجد بالا سر نام «خمینی» را دم می‌گرفتند و هر روز در تظاهرات خیابانی شعار «عزیز ما خمینی، مرجع ما خمینی» سر می‌دادند و در این راه کتک می‌خوردند، دستگیر و بازداشت می‌شدند، مورد اهانت و آزار قرار می‌گرفتند و با این وجود از رسالت حمایت از امام و تداوم نهضت و مبارزه باز نمی‌ایستادند؟ آیا طرف خطاب او مردم کرچه و بازار بودند که در راه پشتیبانی از امام سر از پا نمی‌شناختند و برای هر گونه فداکاری و جانبازی در راه آن رهبر محبوب خود آمادگی داشتند و در هر محفل و مراسمی که به نام امام برپا می‌شد، مردم بی‌محابا حضور می‌یافتند و با مشت‌های گره کرده و شعارهای توفنده نام و یاد «خمینی» را گرمی می‌داشتند و وفاداری خود را نشان می‌دادند؟ آیا مخاطبین او مراجع بودند که لااقل در آن مقطع (که بیش از پنجاه روزی از تبعید امام نمی‌گذشت) درباره امام سکوت نکرده بودند و افزون بر سخنرانی‌هایی که هر کدام از آنان به مناسبت آغاز درس، ایراد کردند، با صدور اعلامیه‌ها، تلگرام‌ها و نامه‌های سرگشاده که یکی پس از دیگری به چاپ می‌رسید و منتشر می‌شد، پشتیبانی خود را از امام اعلام می‌داشتند و علاوه بر این، دولت را ناگزیر ساختند که نماینده‌ی مراجع را برای عزیمت به ترکیه و دیدار از امام بپذیرد و سید فضل الله خوانساری را در تاریخ ۲۹ آذر ۴۳ به ترکیه روانه سازد و زمینه‌ی ملاقات او با امام را در شهر استانبول

فراهم آورد؟ سابعاً این مراسم در مدرسه فیضیه نه به دعوت آقای منتظری برپا شد و نه برای این بود که نام و یاد امام در دست فراموشی قرار گرفته بود. مجاهدان روحانی مانند آقای ربانی شیرازی در آستانه‌ی تعطیلی ماه رمضان، اجتماع در مدرسه‌ی فیضیه را تدارک دیدند و از اساتید و فضلاء حوزه خواستند که طی سخنانی در آن اجتماع طلاب جوان را که به شهرها و روستاها برای منبر می‌روند توجیه کنند، گرمی ببخشند و برای بازگو کردن فتاوی‌ی امام و نظریات او در منابر و مساجد تشجیع و تشویق کنند و آنان را مورد حمایت قرار دهند.

هشتم تا آنجا که نگارنده به یاد دارد آقای منتظری در این مراسم هیچ‌گاه چنین سخنی که «چرا ساکت نشست‌اید» بر زبان نیاورد بلکه او سخنانی را که حضرات آیات آقایان حاج شیخ حسین نوری و حاج شیخ علی مشکینی مطرح کرده بودند، پی گرفت و چند بار این جمله را تکرار کرد «همچنان که آقایان فرمودند» و محور بحث آقایان این بود که در ماه مبارک رمضان در منابر فتاوی‌ی امام حتماً گفته شود، موضوع مصونیت امریکایی‌ها و تبعید غیرقانونی امام مطرح شود، روابط ایران با رژیم صهیونیستی مورد اعتراض قرار گیرد و از مردم هر شهر و روستا بخواهند که طی طومارها و نامه‌هایی از دولت بخواهند که به تبعید غیر قانونی امام پایان بخشد و آن مرجع بزرگ را به حوزه‌ی قم بازگرداند. آقای نوری در سخنرانی خود علاوه بر مطالب یاد شده روی این نکته تکیه کرد که اگر آیت‌الله خمینی را از ایران دور کردند، هدف و ایده‌ی او را نمی‌توانند از این ملت بگیرند، نهضت او با شدت دنبال خواهد شد و دولت با تبعید غیر قانونی او اگر می‌خواهد به نهضت و مبارزات مردم پایان بخشد، اشتباه می‌کند. آقای مشکینی نیز ضمن توصیه‌ی فوق روی وحدت کلمه تکیه کرد و همه‌ی افراد و اشخاص را به اتحاد و انسجام و چنگ زدن به حبل‌الله فراخواند و از خطر پراکندگی برحذر داشت.

نهم؛ چنانکه در شماره‌ی گذشته یادآوری کردم، آقای منتظری در کتاب خاطرات، نه تنها از هم‌زمان و هم‌سنگران خود خاطراتی نیاورده و نقش آنان را در مبارزه و نهضت و انقلاب نادیده انگاشته، بلکه در جای جای خاطرات خود کوشیده است، با هر دستاویزی برخی از آنان را به زیر سؤال ببرد و فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی آنان را ناچیز بنماید. به عنوان نمونه به آنچه در بالا از زبان آقای منتظری آمده است یکبار دیگر گذر می‌کنیم: «... آقای نوری یک منبر کوتاه رفت، آقای مشکینی هم یک منبر عربی، فارسی و ترکی رفت... آقای مشکینی می‌خواست در این اثنا جنگ ترک و فارس راه نیفتد و یک ارتباطی بین افراد ایجاد نماید و دفاعی هم از آقای شریعتمداری شده باشد، بالاخره آقای مشکینی هم یک منبر این جور

رفت...»^۱

از آقای منتظری باید پرسید از کدام حرف و سخن آقای مشکینی این برداشت را کردید که او می‌خواهد «از آقای شریعتمداری دفاعی شده باشد»؟! آیا اینکه برخی از سخنان خود را به ترکی بیان کرد، مایه‌ی این پندار شد؟ یا تلاش او در راستای اینکه «جنگ ترک و فارس راه نیفتد» از دید آقای منتظری «دفاعی از آقای شریعتمداری» به شمار می‌آید؟ یا روش تحریف و تخریب و انتقام‌گیری که در کتاب خاطرات به کار گرفته شده است، اقتضای این‌گونه خاطره‌نگاری را دارد؟

دهم؛ اگر امام پس از گذشت تنها پنجاه روز از تبعید به ترکیه در معرض فراموشی قرار گرفته بود و «نام و یاد او داشت متروک می‌شد» آنچه که چند صفحه پس از این ادعا از زبان آقای منتظری آمده است، چه مفهومی دارد:

... اجمالا بعد از تبعید آیت‌الله خمینی اعلامیه زیاد داده شد، حتی شهر به شهر هم اعلامیه می‌دادند. مثلا مشهدی‌ها، اصفهانی‌ها، قمی‌ها، فضلی‌ها هر جا به طور مستقل امضا می‌کردند. مرحوم محمد ما هم در امضا گرفتن خیلی نقش داشت. برای سفارتخانه‌های کشورهای مختلف فرستاده می‌شد و اثر خوبی هم داشت، اما جزئیات آن الان یادم نیست می‌توانید از کسانی که مطلع هستند بپرسید، من شنیدم اعتراضیه‌هایی به سفارت ترکیه در تهران فرستاده شده است...^۲

آیا به رغم اعلامیه‌های زیاد که صادر می‌شد و حتی شهر به شهر نیز اعلامیه می‌دادند و طومارهای با امضایی که در دفاع از امام به سفارتخانه‌های کشورهای مختلف می‌فرستادند و اعتراضیه‌هایی که به سفارت ترکیه در تهران سرازیر بود «نام و یاد امام داشت متروک می‌شد»؟! و آقای منتظری با یک سخنرانی در مدرسه‌ی فیضیه و با اعتراض این‌که چرا ساکت نشست‌اید، توانست امام را از مهاجرت و فراموشی نجات بخشد و نام و راه و یاد او را جاودانه سازد؟!

۱۲. از زبان آقای منتظری آورده‌اند:

... آقای خمینی وقتی که آزاد شد می‌گفت من را در یک اتاق حبس کرده بودند و آقای قمی و آقای محلاتی را هم در اتاق‌های دیگر، من صدای دعا خواندن آقای قمی را می‌شنیدم... یک رادیو هم برای ما آورده بودند که جریان فراندوم و تبلیغاتی را که

به نفعشان بود بشنویم و راجع به حوادث بیرون به من گفتند یک پاسبان کشته شده و بیش از این خبردار نشدیم...^۱

اولا امام در دورانی که در زندان به سر می‌برد، رادیو در اختیار نداشت و زندانبانان او رادیویی برای او نیاورده بودند. ثانيا اگر امام به رادیو دسترسی داشت چگونه از زبان آقای منتظری آمده است «راجع به حوادث بیرون» جز کشته شدن یک پاسبان خبری به دست نیاورده بود؟ اگر رادیو در اختیار امام گذاشته بودند، بی‌تردید از کشتار ۱۵ خرداد و فجایع آن ایام دست کم در حد همان گزارش‌ها و سناریویی که از رادیو پخش می‌شد، آگاهی می‌یافت. در آن روزها رادیوی وابسته به رژیم شاه پیوسته از تلگرام‌های ساخته و پرداخته‌ی ساواک در پشتیبانی از شاه و تنفر از «ارتجاع سیاه» که عامل خونریزی در روز ۱۵ خرداد شده است، خبر می‌داد، از به اصطلاح زخمی‌ها و مجروحان ۱۵ خرداد که «نفری ۲۵ ریال گرفته بودند تا در خیابان‌ها بدون و بگویند زنده باد فلانی!!» گزارش پخش می‌کرد، پیرامون این مسئله که خون‌های ریخته شده در ۱۵ خرداد به گردن چه کسانی می‌باشد، داد سخن می‌داد! از آمادگی دولت برای رسیدگی به خانواده‌های کشته شدگان ۱۵ خرداد، سخنانی مطرح می‌کرد، در صورتی که امام تا روز ۱۱ مرداد ۴۲ که به گونه‌ی موقت از زندان آزاد شد، از کشتار ۱۵ خرداد و فجایع آن روزها کوچکترین اطلاعی نداشت، چنانکه خود آقای منتظری دو صفحه بعد از ادعای بالا اذعان کرده است: «... هنگامی که ما خدمت ایشان رسیدیم معلوم شد ایشان به طور کلی در جریان کشتارهای پانزده خرداد و مسائل خارج زندان نبودند...»^۲

امام نیز پس از آزادی از زندان در سخنرانی خود اعلام کرد: «... من [از] قضیه پانزده خرداد مطلع نبودم تا اینکه حبس به حصر تبدیل شد و اخبار خارج به من رسید...»^۲

و این می‌رساند که در دوران زندان اخبار بیرون به او نمی‌رسیده و امام در بی‌خبری مطلق قرار داشته است. ثالثا جریان فراندوم شاه در بهمن ماه ۱۳۴۱ بود و در خرداد ۴۲ از جریان فراندوم حدود پنج ماه می‌گذشت و دیگر در آن روزها سخنی از آن در میان نبود تا امام در زندان از رادیو «جریان فراندوم» را بشنوند. رابعا کشته شدن یک پاسبان در تاریخ ۱۳ خرداد ۴۲ روی داد که هنوز امام دستگیر و بازداشت نشده بود و پیش از دستگیری در جریان کامل

۱. پیشین - ص ۲۴۰ - تکیه روی جمله‌ها از این نگارنده است.

۲. پیشین، ص ۲۴۲.

۳. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۸۵.

آن حادثه قرار داشت^۱ و پس از قیام ۱۵ خرداد نیز آن حادثه تحت الشعاع قرار گرفت و در رادیو از آن خبری مطرح نبود. خامسا سیاست رژیم شاه این بود که امام را در زندان از اوضاع کشور بی‌خبر نگه دارد و ارتباط او را با بیرون به طور کلی قطع کند. حتی در ملاقات آقای پسندیده با امام در زندان، مأموران رخصت ندادند که جز حال و احوال و خبرگیری از خانواده، سخنی میان آن دو رد و بدل شود، آقای پسندیده در این باره آورده است:

... به اتفاق یکی از دوستان برای ملاقات امام به عشرت‌آباد رفتیم... نوبت ما که شد با همان رییس پادگان برای ملاقات امام رفتیم. به من گفت شما فقط احوالپرسی کنید و در امور سیاسی با آقا صحبت نکنید، گفتم بسیار خوب، من خودم می‌دانم... سپس ما به اتاق امام رفتیم... امام از تخت پایین آمدند و روی صندلی نزدیک من نشستند، رییس پادگان نیز نشست ولی دو مأمور سرپا ایستادند...^۲

باید دانست که انسان‌های امین و وارسته و مردان صادق و از خود رسته در بازگو کردن خاطرات و روایات تاریخی تا سر حد وسواس، دقت و مراقبت دارند و می‌کوشند آنچه را که روی داده است، بدون کم و کاست و به دور از گزافه و پیرایه‌های ناراست روایت کنند، لیکن عناصر بی‌مسئولیت زیر پوشش خاطره‌نگاری، رویدادهای تاریخی را طبق دلخواه خود بالا و پایین و کم و زیاد می‌کنند، شاخ و برگ می‌دهند و از این بدتر اینکه پندربافی‌ها، خیال‌پردازی‌ها و داستان‌سرایی‌های خود را به عنوان واقعیات و قضایای تاریخی به رشته‌ی نگارش می‌کشند و به اعتبار خاطره‌نگاری و تاریخ نویسی آسیب‌سنگینی وارد می‌کنند. البته به سبب عدم احاطه به رویدادهایی که در درازای نهضت امام پدید آمده است، در بسیاری موارد دچار ضد و نقیض‌گویی و خطاکاری‌هایی می‌شوند که نادرستی و دروغ بودن آنچه را که زیر عنوان خاطره آورده‌اند، به خوبی آشکار می‌سازد و سیه‌رویی برای تحریف‌گران پدید می‌آورد.

نکته‌ای که در کتاب خاطرات نامبرده جلب نظر می‌کند، این است که مصاحبه‌کنندگان و دست‌اندرکاران تدوین کتاب با طرح پرسش‌های انحرافی و خلاف واقع به مصاحبه‌شونده خط می‌دهند و تلاش می‌کنند او را به تحریف واقعیت‌ها وادارند و یا از زبان او مطالب نادرست و خلاف واقع را سرهم‌بندی کنند و بازگو سازند تا به اصطلاح نقش مؤثر و سرنوشت ساز او را در کنار امام به نمایش بگذارند، به گونه‌ای که انگار اگر آقای منتظری وجود نداشت، نه

۱. در مورد این حادثه به کتاب نهضت امام خمینی، دفتر نخست، چاپ پانزدهم، ص ۴۸۶ نگاه کنید.

۲. خاطرات آیت‌الله پسندیده، ص ۱۰۵-۱۰۴.

خمینی «خمینی» می‌شد! و نه نهضت به انقلاب بدل می‌شد! و نه انقلاب به پیروزی می‌رسید! با نگاهی کوتاه و گذرا به پرسش‌ها و پاسخ‌هایی که در کتاب خاطرات آمده است، این خط‌دهی‌ها و خط‌پذیری‌ها به درستی نمایان می‌شود و ما نیز برخی از آنها را برای خوانندگان اندیشمند و فرزانه بازگو می‌کنیم.

۱۳. در کتاب خاطرات آمده است:

س: پس از آزاد شدن حضرت امام از زندان و محصور شدن در منزل شخصی به نام آقای روغنی در منطقه‌ی قیطریه تهران شنیده‌ایم [۱] که حضرت عالی در اولین فرصت با معظم له در آن منزل ملاقات کردید و اوضاع و اخبار جدید کشور و کشتاری را که توسط شاه صورت گرفته بود به ایشان رساندید...

ج: این جور که شما بیان کردید نیست... آقای دکتر واعظی گفت الان تلفن کردند و گفتند آقای خمینی را آزاد کردند منزل آقای نجاتی است و مردم دارند به دیدن ایشان می‌روند. من تعجب کردم فوری دویدم خودم را به آنجا رساندم. ساواک آقای قمی و آقای محلاتی و آقای خمینی را آورده بود در آن خانه و رفت و آمد مردم را آزاد گذاشته بود. بعد از یکی دو ساعت دیده بودند که مردم خیلی رفت و آمد می‌کنند، تصمیم آنها عوض شده بود و شروع کرده بودند به کنترل کردن... و گفته بودند کسانی که مثلا شخصیتی هستند مثل آقای شریعتمداری اینها بروند، اما رفت و آمد بقیه مردم [را] جلوگیری کنند. وقتی من رسیدم، دو سه ساعتی گذشته بود [سرهنگ] وثیق آنجا ایستاده بود و افراد خاصی را که آیت‌الله بودند می‌گذاشتند بروند و چون قیافه‌ی من آیت‌اللهی نبود نگذاشتند وارد منزل شوم. من آنجا کنار یک درخت ایستادم... یکی از پاسبان‌ها آمد گفت آشیخ برو... خود سرهنگ وثیق آمد و گفت بروید. گفتم خیابان مال توست یا مال کشوره؟ تو نمی‌گذاری بروم خانه‌ی آقای خمینی، من می‌خواهم همین جا بایستم... خلاصه دید من اینجا باشم یک عده‌ی دیگر را هم تحریک می‌کنم، گفت آشیخ برو تو بیا برو تو. من وارد منزل شدم و دو سه روز آنجا ماندم... هنگامی که ما خدمت ایشان رسیدیم، معلوم شد ایشان به طور کلی در جریان کشتار پانزده خرداد و مسائل خارج زندان نبودند... من جریانات و اخبار بیرون و جریان کشتارهای قم و تهران و جاهای دیگر را برای ایشان گفتم. البته بعضی از نزدیکان ایشان هم ناراحت می‌شدند و می‌گفتند این اخبار ناراحت کننده را به ایشان ندهید، ولی من در ظرف این دو سه روز

۱. کاش توضیح می‌دادند که از چه منبعی شنیده‌اند که این نگارنده با اینکه عمر خویش را در تاریخ گذرانده تاکنون آن را نشنیده است؟

همه‌ی جریانات و مسائلی را که گذشته بود، برای این سه بزرگوار گفتیم...^۱
پیش از پرداختن به درستی یا نادرستی این خاطرات، بایسته است اوضاع آن روز و ساعاتی را که امام را به داودیه بردند و دیدار با او را برای عموم آزاد گذاشتند، در اینجا بیاوریم:
... هنوز ساعتی از آزادی امام نگذشته بود که خبر آن برق‌آسا در سراسر تهران انعکاس یافت و همانند بمب صدا کرد و تهران را تکان داد. مردم فداکار و وفادار مرکز، یکباره از جا کنده شدند و سیل جمعیت به سوی داودیه سرازیر شد. راه تهران - داودیه و تهران - قلهک به علت ازدیاد ناگهانی وسایل نقلیه و اتومبیل‌ها بند آمد و مسئله‌ی ترافیک آن، پلیس راهنمایی را با مشکلاتی روبه‌رو کرد... دیری نپایید که داودیه از جمعیت آکنده شد و ازدحامی فوق‌العاده به وجود آمد، مردم از درب خانه‌ای که امام در آن اسکان یافته بود تا مسیر طولانی صف کشیده بودند و با نظم و انضباط ویژه‌ای در انتظار فرارسیدن نوبت برای دیدار او دقیقه‌شماری می‌کردند... علمای مهاجر که از قم و مشهد و دیگر شهرستان‌ها به منظور پشتیبانی از امام در تهران اجتماع کرده بودند و نیز روحانیان مقیم مرکز پس از دریافت خبر آزادی امام، بی‌درنگ به داودیه شتافتند و با او ملاقات مفصلی به عمل آوردند و اجتماع شکوهمندی در محضر او به وجود آمد... و ضمناً گوشه‌هایی از فجایع دردناکی را که در روزهای ۱۵ و ۱۶ خرداد بر مردم مسلمان ایران گذشت، برای امام - که به طور کلی از آن بی‌اطلاع بود - شرح دادند. امام با شنیدن گوشه‌هایی از فجایع ۱۵ خرداد سخت تکان خورد، به طوری که گویی آسمان بر سرش فرود آمد، قلب لطیف، حساس و پرمهرش به سختی فشرده شد، بغض راه گلویش را گرفت، به طوری که به احساسات مردم درست نمی‌توانست پاسخ دهد.

امام در سوگ شهدای ۱۵ خرداد

در این میان مردمی که به انتظار دیدن امام از داخل حیاط خانه تا راه درازی صف کشیده بودند، کاسه‌ی صبرشان لبریز شد و از او خواستند که در مقابل پنجره قرار گیرد تا همگان او را ببینند. امام از جا برخاست و در مقابل مردم قرار گرفت و با بلند کردن دست به احساسات پرشور و هیجان‌بار آنان که با دیدن او به شدت ابراز احساسات می‌کردند و صلوات می‌فرستادند پاسخ گفت و آنگاه به جایگاه خود بازگشت لیکن دیگر نتوانست خودداری ورزد و توفانی که در درون او به وجود آمده بود، مهار کند، یکباره فریاد کشید «آخر من با این احساسات مردم چه کنم» و دستمالی بر چهره

گرفت و به گریستن پرداخت...

فردای آن روز که توده‌های مسلمان مرکز و بسیاری از شهرستان‌ها برای رفتن به داودیه و استقبال از امام خود را آماده می‌کردند، خبر ممانعت پلیس از رفتن مردم به حضور امام... همه جا منعکس شد...^۱

چنانکه در این نوشته آمده است اولاً اطلاع امام از کشتار فجیع ۱۵ خرداد در همان لحظه‌های نخستین آزادی و استقرار او در داودیه بوده است و ثانیاً ممانعت رژیم از دیدار مردم با امام و محاصره‌ی او در فردای آن روز صورت گرفته است. در کتاب خاطرات از زبان آقای منتظری آمده است:

... ساواک آقای قمی و آقای محلاتی و آقای خمینی را آورده بود در آن خانه و رفت و آمد مردم را آزاد گذاشته بود. بعد از یکی دو ساعت دیده بودند که مردم خیلی رفت و آمد می‌کنند تصمیم آنها عوض شده بود و شروع کرده بودند به کنترل کردن...!

این خاطره نادرست و خلاف واقع است زیرا:

الف: چنانکه در بالا آمد و به اعتراف بسیاری از کسانی که در آن روز در آن صحنه حضور داشته‌اند، روز نخست آزادی امام، هیچ‌گونه ممانعتی در کار نبود و رفت و آمد مردم در محضر امام تا پاسی از شب ادامه داشت.

ب: تأثر امام در پی اطلاع از کشتار ۱۵ خرداد و ناراحتی او در همان ساعات‌های نخستین آزادی بود که هنوز آقایان میلانی، نجفی مرعشی، بهبهانی و شریعتمداری در آنجا حضور داشتند و آقای نجفی نیز از آشفتگی امام متأثر شده و به گریه افتاده بود، و باید دانست که حضور این آقایان در نزد امام به علت کثرت جمعیت و ازدحام مردم چندان طولانی نبود.

ج: گزارش شهربانی از آن روز نیز این واقعیت را به درستی روشن می‌کند که در روز نخست آزادی امام، هیچ‌گونه کنترل و ممانعتی از جانب نیروهای انتظامی و به اصطلاح امنیتی در کار نبوده است و محاصره‌ی امام و بازداشت مردم از ورود به محل سکونت امام در روز دوم آزادی او شروع شده است. در گزارش شهربانی می‌خوانیم:

عصر دیروز به مناسبت آزاد شدن آیت‌الله روح الله خمینی از زندان اغلب روحانیون و علمای طراز اول و دوم و همچنین معممین و بازاری‌ها و اصناف و سایر طبقات مردم در منزل آیت‌الله زنجانی واعظ به ملاقات امام خمینی رفته و بین روحانیون طراز اول

آیات الله بهیجانی، شریعتمداری، میلانی، نوری، مرعشی نجفی و خوانساری و خلاصه عموم آیات الله و حجج اسلام وجود داشته‌اند و دسته دسته از مردم به منزل داخل و در حالی که در صف ایستاده بودند، به نوبت سینه و دست و پای خمینی را می‌بوسیدند و عموماً هم متأثر شده و گریه می‌کردند... و تا ساعت ۹ جمعیت مثل سیل می‌آمد و از یک در وارد می‌شدند و دست و پای خمینی را می‌بوسیدند و از در دیگر خارج می‌شدند...

شهریانی در گزارشی دیگری آورده است:

در ساعت ۱۴:۳۰ روز جمعه ۴۲/۵/۱۱ آقایان خمینی و محلاتی و قمی به خانه‌ی شماره‌ی ۸ در خیابان شمیران ایستگاه مینا کوچه‌ی دفتری متعلق به آقای نجاتی انتقال داده شدند و از ساعت ۱۶ الی ۲۱:۳۰ متجاوز از سه هزار نفر از طبقات مختلف از نامبردگان دیدن کردند و هر یک دست آقای خمینی را می‌بوسیدند. در ساعت ۲۲:۰۰ به استراحت پرداختند.

صبح روز شنبه ۴۲/۵/۱۲ که نامبردگان خود را برای پذیرفتن مردم آماده می‌نمودند، کلمات زنده‌ای از طرف آقای خمینی علیه مأمورین سازمان امنیت ادا و گفت: مگر من زندانی هستم که این‌طور با من رفتار می‌شود؟ نگذارید کاری کنم که در نتیجه عده‌ای از مردم کشته شوند.

در ساعت ۷:۰۰ مردم شروع به رفتن به داخل منزل نامبرده نموده و در ساعت ۸:۰۰ از طرف شهریانی کل کشور به مأمورین انتظامی دستور



داده شد که دیگر ملاقاتی از آقای خمینی به عمل نیاید. نتیجه در ساعت ۹:۰۰ وضع محل سکونت مشارالیه بدین شرح بود:

داخل منزل آن عده از مردم که صبح داخل شده بودند کماکان نشسته بودند و خارج نمی‌شدند و در پیاده‌رو خیابان شمیران نیز در حدود هزار نفر جمعیت که مانع از رفتن آنان به داخل منزل گردیده بودند، ایستاده بودند. در همین ساعت ریاست پلیس تهران جهت بازدید به محل وارد شد. طلاب خارج از منزل مرتب اصرار می‌نمودند که ما بایستی آقا را زیارت کنیم و الا نخواهیم رفت.

رئیس پلیس به مردم اخطار نمود، فعلا ملاقاتی صورت نخواهد گرفت مردم متفرق شوند و منتظر پخش اعلامیه‌ای در این باره باشند...

د: آنچه از زبان آقای منتظری در خاطرات آمده است: «... وقتی من رسیدم دو سه ساعتی گذشته بود و... نگذاشتند وارد منزل شوم، من آنجا کنار یک درخت ایستادم... خود سرهنگ وثیق [رئیس پلیس تهران] آمد و گفت بروید...» این نکته را روشن می‌کند که نامبرده خبر آزادی امام را در روز دوم دریافت کرده و برای دیدن امام به داودیه رفته است؛ زیرا:

الف: چنانکه در بالا آمد در نخستین روز آزادی امام هیچ‌گونه ممانعتی از سوی نیروی انتظامی برای دیدار مردم با امام ایجاد نشده است و مردم تا پاسی از شب به حضور امام می‌رسیدند و رفت و آمد می‌کردند. در گزارش شهربانی که در بالا آمد نیز ملاقات مردم با امام از ساعت ۱۶ تا ۲۱/۲۳۰ (۴ تا ۹/۳۰) آمده است.

ب: حضور رییس پلیس تهران (سرهنگ وثیق) که در خاطرات آقای منتظری آمده است، طبق گزارش شهربانی که در سند بالا منعکس است، در روز دوم آزادی امام بوده است و در نخستین روز آزادی در گزارش‌های شهربانی و ساواک از او نامی به میان نیامده است.

ج: این گفته‌ی آقای منتظری: «... بعد از یکی دو ساعت دیده بودند که مردم خیلی رفت و آمد می‌کنند، تصمیم آنها عوض شده بود و شروع کرده بودند به کنترل کردن... وثیق آنجا ایستاده بود و... نگذاشتند وارد منزل شوم. من آنجا کنار یک درخت ایستادم و تعدادی از طلبه‌ها که مرا می‌شناختند اطراف من جمع شدند و...» با گزارش شهربانی در بامداد دومین روز آزادی امام همخوانی دارد که متن آن در گزارش بالا آمده است: «... در ساعت ۷:۰۰ مردم شروع به رفتن به داخل منزل نامبرده نمودند. در ساعت ۸:۰۰ از طرف شهربانی کل کشور به مأمورین انتظامی دستور داده شد که دیگر از آقای خمینی ملاقاتی به عمل نیاید... در همین ساعت ریاست پلیس تهران جهت بازدید به محل وارد شد. طلاب خارج از منزل مرتب اصرار

می‌نمودند که ما بایستی امام را زیارت کنیم و الا نخواهیم رفت...»
د: آنچه از زبان آقای منتظری آمده است که «... بعضی از نزدیکان ایشان هم ناراحت می‌شدند و می‌گفتند این اخبار ناراحت کننده را به ایشان ندهید...» اگر صحت داشته باشد، مؤید این واقعیت است که اطلاع رسانی آقای منتظری جنبه‌ی تکراری داشته است، چون روز پیش این اخبار و مطالب به صورت مفصل و مشروح در همان لحظه‌های اولیه‌ی آزادی امام به او رسیده بود که تأثر شدید او را به همراه داشت و او را به گریستن واداشت... از این رو تکرار آن نه لزومی داشت نه خوشایند و پسندیده می‌بود.

بنابراین آنچه در کتاب خاطرات آمده است که «... پس از آزاد شدن حضرت امام از زندان» آقای منتظری خود را به آنجا رسانید و «در اولین فرصت... کشتاری را که توسط شاه صورت گرفته بود به ایشان» رساند و... دروغی بیش نیست و مانند دیگر خاطراتی که در این کتاب آمده است، جنبه‌ی گزافه‌گویی، بزرگ‌نمایی و اسطوره‌سازی دارد و نشان از استیصال کسانی دارد که با این‌گونه داستان‌سرایی‌ها می‌خواهند از آقای منتظری قهرمان بسازند و نقش او را در نهضت، انقلاب و رهبری امام، نقش جلودار بنمایانند، غافل از اینکه با این‌گونه پنداربافی‌ها نقشی برای او نتوان تراشید. اگر این ادعا درست می‌بود و به راستی آقای منتظری در نخستین لحظه‌های آزادی امام خود را به او رسانیده بود و گزارش‌ها و اخبار ۱۵ خرداد و فجایع آن روزها را برای امام بازگو کرده بود، نه افتخاری برای او به شمار می‌آمد و نه نقشی برای او در رهبری نهضت اسلامی ایران اثبات می‌کرد، هر شخص دیگری حتی آن پیرزنی که در بیت امام کار می‌کرد، اگر فرصتی می‌یافت و پس از آزادی امام به نزد او راه می‌یافت و یک استکان چای برای او می‌برد، می‌توانست از فجایع ۱۵ خرداد و کشتار آن ایام، اخبار دست اولی به امام بدهد.

نکته‌ی در خور توجه اینکه آقای منتظری این پرسش را که «شنیده‌ایم حضرت‌عالی اوضاع و اخبار جدید کشور و کشتاری را که توسط شاه صورت گرفته بود به ایشان رسانیدید...» ابتدا به صراحت رد می‌کند و می‌گوید: «این جور که شما بیان کردید نیست» لیکن توضیح نمی‌دهد که نادرستی سؤال در کجاست و شاید توضیح داده است، لیکن دست اندرکاران تدوین خاطرات آن را سانسور کرده‌اند. جالب توجه اینکه آقای منتظری با آنکه صریحا پاسخ می‌دهد «این جور که شما بیان می‌کنید نیست»، سرانجام خاطرات را به گونه‌ای بازگو می‌کند که سؤال کننده ترسیم کرده است و یا در واقع از زبان او پاسخ به گونه‌ای که

مطلوب دست اندرکاران خاطرات بوده، تنظیم شده است.

۱۴. از زبان آقای منتظری نوشته‌اند:

... آیت‌الله خمینی... اصرار داشت که اصل لوایح^۱ را نبایستی زیر سؤال برد و به آن اعتراض کرد... فردا کشاورزان را علیه ما می‌شورانند. اینکه ما بگوییم اصلاحات ارضی خلاف شرع است، راه مبارزه نیست... ما باید با اصل رفراندوم مخالفت کنیم، برای اینکه کشور ما قانون دارد، مجلس دارد... ما با اصل رفراندوم مخالفیم زیرا یک بدعت تازه است... آیت‌الله خمینی تأکید داشتند که روی این جهت باید تأکید کرد و مواد لوایح را هیچ نباید مورد حمله قرار داد و الا اینها با این شعارها کشاورزان و مردم را علیه ما می‌شورانند...^۲

این ادعا از پایه دروغ و خلاف واقع است، زیرا اولاً اصلاحات ارضی شاه از پشتیبانی قاطبه‌ی ملت ایران برخوردار نبود تا مخالفت با آن مشکل‌ساز و مسئله‌آفرین باشد. اتفاقاً بیشتر مردم به اعمال و رفتار رژیم شاه با دید بد بینانه می‌نگریستند و آن را در راستای عوام‌فریبی، مانور سیاسی و بازیگری‌های شیطانی می‌دانستند و آن را به عنوان یک کار جدی و ریشه‌ای در راه منافع توده‌ها باور نداشتند، ثانیاً کشاورزان و روستائینان و دیگر اقشار جامعه، مردمی بی‌بند و بار، بی‌دین و بی‌عقیده نبودند که برای یک کف زمین، به دین خدا و پیشوایان اسلامی و مراجع تقلید پشت کنند و بر ضد مراجع و علما بشورند و رویاروی آنان بایستند. بی‌تردید اگر مراجع اسلام به مخالفت آشکار با «اصلاحات ارضی شاه» برمی‌خاستند، بیشتر کشاورزان و روستاییان که مردم دین‌باور و «متعبد» بودند و هستند از دستور مراجع پیروی می‌کردند و از پذیرفتن زمین‌هایی که از جانب دولت زیر پوشش اصلاحات ارضی به آنان واگذار می‌شد، خودداری می‌ورزیدند چنانکه در پی آغاز نهضت در سال ۱۳۴۱، با آنکه علما و مراجع بر ضد اصلاحات ارضی شاه رسماً به مبارزه برخاستند، آنگاه که در میان روستاییان شایع شد که از دید مراجع اسلام زمین‌هایی که در اختیار کشاورزان قرار گرفته، نامشروع است، بسیاری از کشاورزان به ادارات کشاورزی و سازمان اصلاحات ارضی مراجعه کردند و اسناد مالکیت خود را پس دادند و اعلام کردند که ما شرعاً نمی‌توانیم خود را

۱. لوایح ششگانه شاه که طبق سیاست امریکا برای فریب توده‌ها مطرح شد، عبارت بود از: اصلاحات ارضی، ملی کردن جنگل‌ها، فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی، سهم کردن کارگران در سود کارگاه‌ها، لایحه اصلاحی قانون انتخابات، ایجاد سپاه دانش.

۲. کتاب خاطرات - ص ۲۰۷.

مالک این زمین‌ها بدانیم. در گزارش ساواک آمده است:



اخیرا علمای قم از جمله آیت‌الله خمینی در مجالس درس خود طلاب و مردم را تحریک و تشویق علیه دولت می‌نماید و ضمن تهیه تلگرافاتی به مرکز که نمونه‌ی آن به ضمیمه تقدیم می‌گردد، باعث اختلال نظم در قم را فراهم ساخته... در تعقیب این نشریات از طرف طبقه‌ی روحانی و علما به شهرستان‌ها نیز سرایت کرده و در شهرستان‌های قم، مشهد، تبریز، اصفهان عده‌ای از طلاب در مساجد علیه اقدامات دولت مردم را تحریک و تشویق می‌نمایند.

پس از وصول این نشریات و دستورات مراجع تقلید به دهات [و] شهرستان‌ها، کشاورزانی که اسناد مالکیت اخذ نموده بودند از قبیل رشت، بابل، ساری، قزوین به ادارات کشاورزی رفته و اسناد مالکیت خود را ارائه و گفته‌اند ما مسلمان هستیم و به استناد این دستور مراجع تقلید، ما نمی‌توانیم بدون رضایت مالک، در این محل نماز و استراحت نماییم و روی این اصل تا رضایت آنها فراهم نشود، نمی‌توانیم خود را مالک این اراضی بدانیم...^۱

بنابراین اگر امام و دیگر علمای اسلام با «اصلاحات ارضی» شاه مخالفت می‌کردند، بی‌تردید با همراهی و متابعت بیشتر روستائین روبه‌رو می‌شدند. ثالثاً مردان پاکبخته و خداجویی مانند امام، وارسته‌تر از آن بودند که در بیان حکم خداوند هراسی به خود راه دهند و خشنودی مخلوق را بر رضای خالق مقدم بدانند. امام مصداق این آیه‌ی کریمه‌ی قرآن بود که در توصیف مردان خودساخته و پاکبخته می‌آورد: «از سرزنش سرزنش‌گری نمی‌هراسند».^۲

امام مانند برخی از روحانی‌نماهای ساده و لاده، جو زده و خود باخته نبود که روزی

۱. تکیه روی جمله از این نگارنده است.

۲. سوره‌ی ۵، آیه ۵۴ «ولا یخافون لومه لائم».

انقلابی، روزی لیبرال، روزی پرخاشگر و خشونت طلب و روزی سازشکار و اصلاح طلب! می‌باشند. روزی هوادار ولایت مطلقه و روزی دیگر خود را خواهان حکومت مردم بر مردم می‌نمایند و افتخار می‌کنند که هر لحظه به شکلی در می‌آیند. «انا کل یوم رجل!» امام مرد وظیفه بود و طبق وظیفه‌ی اسلامی و استنباط فقهی خویش نظر و فتوا می‌داد و موضع‌گیری می‌کرد. او به مردم عشق می‌ورزید، لیکن طبق دلخواه مردم سخن نمی‌گفت. از ویژگی‌های امام این بود که از جوزدگی، عوام زدگی و مردم فریبی سخت گریزان بود. او برای خدا سخن می‌گفت و قلم می‌زد و هر گامی که بر می‌داشت خدا را در نظر داشت و هیچ‌گاه در این اندیشه نبود که حرف و سخن او مورد پسند مردم قرار بگیرد. به او گفتند بنی صدر را از فرماندهی کل قوا عزل نکنید، چون در میان مردم محبوبیت دارد! پاسخ داد: من وظیفه‌ی خودم می‌دانم او را از این مسئولیت کنار بگذارم، هر چند فریاد... بر خمینی را از زبان مردم با گوش خود بشنوم.

رابعا بر خلاف آنچه از زبان آقای منتظری در بالا آمد که امام مخالف این مسئله بود که گفته شود «اصلاحات ارضی خلاف شرع است!» امام با دست خط خود خلاف شرع بودن رفرمی را که رژیم شاه زیر پوشش «اصلاحات ارضی» انجام داد به صراحت اعلام کرد:



«آنچه به اسم قانون اصلاحات ارضی در صدد اجرای آن هستند مخالف عقل و شرع و

مصالح مملکت و مباین موازین عدل و فقه اسلامی است...»

این فتوای امام به روشنی نشان می‌دهد آنچه از زبان آقای منتظری آمده است که امام نگران بود که «فردا کشاورزان را علیه ما می‌شوراندند» دروغ بزرگی است که به امام نسبت داده‌اند و بی‌اعتباری و نادرستی کتاب خاطرات را به نمایش می‌گذارد.

امام با اینکه خلاف شرع بودن «اصلاحات ارضی» شاه را رسماً اعلام کرد، به علل دیگر به

مبارزه با آن برنخاست که شرح آن در کتاب نهضت امام خمینی آمده است.^۱
خامسا بر خلاف ادعایی که در بالا از زبان آقای منتظری شده است که «آیت‌الله خمینی اصرار داشت که اصل لوایح را نباید زیر سؤال برد و به آن اعتراض کرد» امام در نخستین اعلامیه‌ای که علیه رفرم امریکایی صادر کرد، لوایح ششگانه را چنین به زیر سؤال برد:
... رأی دهندگان باید معلوماتشان به اندازه‌ای باشد که بفهمند به چه رأی می‌دهند، بنابراین اکثریت قاطع حق رأی دادن در این مورد را ندارند و فقط بعضی اهالی شهرستان‌ها که قوه‌ی تشخیص دارند، صلاحیت رأی دادن در مواد لوایح ششگانه را دارند که آنان هم بی‌چون و چرا مخالفند...^۲

۱۵. دست اندرکاران و تنظیم کنندگان کتاب خاطرات، برای تحریف واقعیت‌ها و تخریب چهره‌ی روحانیت و به زیر سؤال بردن مقامات روحانی، چنین طرح سؤال کردند:
این نکته که حضرت‌عالی فرمودید مرحوم امام در قضیه‌ی رفراندوم نظرشان راجع به اصل اصلاحات ارضی منفی نبوده است، یک خاطره جالبی بود، اکنون سؤال این است که آن زمان عده‌ای از علما مثل حاج آقا محسن اراکی یا آیت‌الله بنی صدر در همدان یا کسان دیگری بودند که در واقع خود یا بچه‌های اینها جزء بزرگ مالکها محسوب می‌شدند، آن وقت این شایعه بوده که علما چون خودشان ملاکند یا با مالکها زد و بند دارند، با اصلاحات ارضی مخالفند، این معنا تا چه اندازه‌ای در حوزه مطرح بود...^۳

آقای منتظری در پاسخ تنها به این جمله بسنده می‌کند که «... این جهت که بعضی از علما خودشان ملاک بوده‌اند یا اینکه آیت‌الله بنی صدر ملاک بوده‌اند و تأثیر آن در مخالفت‌ها را من خبر ندارم.»!! در صورتی که یک فقیه متعهد و آگاه به مبانی فقهی و سیاستمداری آشنا به سیاست اسلامی باید خاطرنشان می‌کرد که اولاً علمای اسلام و مراجع عظام طبق موازین شرعی و عقلی نمی‌توانستند با «اصلاحات ارضی» شاه مخالف نباشند، زیرا:
الف: رژیم طاغوت و غاصب به هر کاری دست بزند - هرچند کار خیر و مفیدی باشد - مانند ساختن مسجد و چاپ قرآن از نظر اسلام نامشروع است و برای مردم مسلمان بهره‌گیری از آن جایز نیست. امام در بحث حکومت اسلامی آورده است:
... ملت اسلام در امور خود به سلاطین و حکام جور و قضاتی که از عمال آنها هستند

۱. نهضت امام، دفتر اول، چاپ ۱۵، ص ۱۹۶.

۲. پیشین، ص ۲۶۰. صحیفه‌ی امام، ج ۱، ص ۱۳۶، تکیه روی جمله‌ها از این نگارنده است.

۳. خاطرات - ص ۲۰۸.

نباید رجوع کند، هر چند حق ثابتی داشته باشد، مثلا پسر او را کشته‌اند، خانه‌اش را غارت کرده‌اند، در عین حال حق ندارد به حکام جور رجوع کند، یا طلبکار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی‌تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید و اگر در چنین مواردی به آنها رجوع کرد به طاغوت روی آورده است. فانما یاخذہ سحتا و ان کان حقا ثابت له و اگر به حکم آنها حق ثابت خویش را هم بگیرد، نمی‌تواند در آن تصرف کند؛ زیرا آنچه را که به وسیله‌ی حکام جور و قضات آنان به دست آورده سحت (آلوده) است و حتی بعضی از فقها در عین شخصی گفته‌اند که مثلا عباى شما را بردند و شما به وسیله حکام جور پس گرفتید، نمی‌توانید در آن تصرف کنید و ما اگر به این حکم قائل نباشیم، دیگر در کلیات شک نداریم که اگر کسی طلبکار بود و برای گرفتن حق خود به غیر از مرجع و مقامی که خدا قرار داده است، رجوع کند و طلب خویش را به وسیله‌ی آنان وصول نماید تصرف در آن جایز نیست و موازین شرع هم همین را اقتضا می‌کنند...^۱

ب: طبق نظر کارشناسان آن روز و امروز «اصلاحات ارضی» شاه در راه فلج کردن کشاورزی ایران و پدید آوردن بازار سیاه برای گندم امریکا و وابسته کردن هر چه بیشتر ایران به بیگانگان بود، علمای اسلام چگونه می‌توانستند با آن مخالف نباشند؟

ج: آیا انتظار این است که علمای اسلام با رفرمی که در راه منافع شیطان بزرگ و دکترین جان‌اف‌کنندی و برای فریب توده‌های محروم و تحت ستم در دست اجرا قرار گرفته بود، همراه و همصدا باشند و تنها عامل مخالفت آنان با اصلاحات ارضی این بود که «آقا محسن اراکی و آیت‌الله بنی‌صدر در همدان جزو بزرگ مالک‌ها محسوب می‌شدند» و اگر این دو تن بزرگ مالک در جامعه روحانیت نبود، علما و مراجع پشت سر شاه صف می‌کشیدند و به ستایش از رفرم امریکایی به اصطلاح «انقلاب سفید» برمی‌خاستند؟!

ثانیا دو تن از روحانیان به اصطلاح «بزرگ مالک» اگر در حوزه‌های علمی و در میان پیشوایان روحانی تا آن پایه نفوذ و نیرو داشتند که می‌توانستند آنان را نسبت به حرکت مترقیانه! و سازنده! «اصلاحات ارضی» بدبین و مخالف سازند و دید منفی آنان را نسبت به آن جلب کنند، چرا و چگونه نتوانستند آنان را به مبارزه و مقابله با آن وادارند؟ چرا هیچیک از مراجع قم اعلامیه‌ای بر ضد آن ندادند و حتی برای یکبار در اعلامیه خود علیه رفرم ارضی و

تقسیم اراضی مطلبی به میان نیاوردند؟

چنانکه در کتاب نهضت امام آمده است علمای اعلام و مراجع عظام قم با رفرم نمایی و فریب کارانه‌ی شاه که زیر پوشش «اصلاحات ارضی» اجرا شد، مخالف بودند، لیکن به مخالفت با آن برخاستند و نقشه‌ها و نیرنگ‌های برخی از باندهای وابسته به ملاکین و زمین‌داران بزرگ برای واداشتن علمای قم به مبارزه با آن، راه به جایی نبرد، علمای قم با آن مخالفت نکردند، لیکن به آن مشروعیت نیز بخشیدند و به رژیم شاه رخصت ندادند که خیانت خود را زیر پوشش «اصلاحات ارضی» به امضا و تأیید علمای اسلام برساند و خیانت خود را خدمت بنمایاند.

ثالثا باید دانست در میان عالمان دینی و مقامات روحانی کشور در آن روز نه «بزرگ مالک» داشتیم و نه ملاکین و زمین‌داران بزرگ در کسوت روحانی بودند. رابعا حوزه‌های علمی برای اداره‌ی امور مادی و زندگی خود به طبقه‌ی محروم، خرده‌پا و متوسط جامعه مانند کسبه، کارگر و کشاورز و بازاری پایبند به موازین اسلامی ارتباط داشت و مالکان و زمین‌داران بزرگ با حوزه‌های علمی و مقامات روحانی اصولا سروکاری نداشتند تا زد و بندی با آنان صورت گیرد. خامسا علما و روحانیان اگر در مقام زد و بند بودند، با سرکرده‌ی ملاک‌ها و زمین‌داران (محمدرضا خان پهلوی) زد و بند می‌کردند و بدون هیچ‌گونه دغدغه، دزدسر و مشکلی، به نوایی، بلکه به نواهایی می‌رسیدند.

چنانکه در این پرسش و پاسخ خواندیم، مطالب به گونه‌ای آمده است که امام را موافق «اصلاحات ارضی شاه» بنمایانند که تحریف آشکار تاریخ است و غرض‌ورزی دست‌اندرکاران کتاب خاطرات را بیشتر به نمایش می‌گذارد.

۱۶. در کتاب خاطرات از آقای منتظری سؤال شده است:

... راجع به آزادی زنان و حق شرکت در انتخابات که حضرت امام در تلگرافشان به شاه آن را مطرح کرده بودند، اصولا نظر ایشان و سایر مراجع چگونه بود، با اینکه خود ایشان بعد از انقلاب موافقت فرمودند که زنان در مجلس به عنوان نماینده شرکت کنند؟^۱

پاسخ این پرسش از زبان آقای منتظری این‌گونه آمده است:

... در مورد چگونگی محدوده‌ی فعالیت اجتماعی زن‌ها، این خود یک مسئله‌ی مشکلی

است. در آن زمان ۹ نفر از علما اعلامیه‌ای امضا کردند که زن‌ها نباید انتخاب شوند و نظر امام هم همین بود و خود ایشان هم اعلامیه دادند، ولی بعدا چون شرایط عوض شد، شاید به این جهت نظر ایشان هم عوض شده باشد...^۱

از این پاسخ می‌توان دریافت که آقای منتظری اصولا از مبانی فقهی امام بی‌خبر بوده و هدف و انگیزه‌ی او را از نهضت اسلامی در سال ۱۳۴۱ و رویارویی او با تصویب‌نامه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به درستی درنیافته است؛ زیرا اولاً در آن روز که امام با این جریان به مخالفت برخاست، برای این نبود که شرکت زنان را در انتخابات به صورت مطلق جایز نمی‌دانست، بلکه حضور زنان در فعالیت اجتماعی - سیاسی را در رژیم طاغوت روی عنوان ثانوی مجاز نمی‌دانست، از این رو، در آن روز صریحا اعلام کرد:

ما با ترقی زنان مخالف نیستیم، با این فحشا و فساد مخالفیم، مگر مردها در انتخابات آزادند که زن‌ها آزاد باشند...

امام و دیگر فقهای اسلام چون در آن دوران تاریک، حضور زنان در عرصه‌ی اجتماعی و سیاسی را مایه‌ی رواج فساد و فحشا و بی‌بند و باری می‌دانستند و این واقعیت را نیز به درستی دریافته بودند که انگیزه‌ی رژیم شاه از کشاندن زنان به صحنه‌ی انتخابات نه برای این است که آنان را به حقوق از دست رفته و قانونی‌شان برساند، زیرا رژیمی که حقوق حقه‌ی ملتی را از او سلب کرده است، چگونه می‌خواهد حقوق زنان را به آنان بازگرداند؟ از این رو، می‌بینیم که امام در فراز بالا، این پرسش را مطرح می‌کند که مگر مردها در انتخابات آزادی دارند تا سخن از حقوق زنان به میان آید؟ امام به درستی دریافته بود رژیم شاه بر آن است که با آوردن زنان به صحنه (آن هم زنان معلوم‌الحال و بی‌بند و باری که در گنداب ابتدال و انحطاط غوطه‌ور بودند) فساد و فحشا را در سطح کشور گسترش دهد و نسل جوان را هر چه بیشتر به پوچی، ولنگاری، بی‌عاری و بی‌بند و باری بکشاند و هویت و کرامت انسانی ملت ایران به ویژه نسل جوان را از میان ببرد. ثانيا امام می‌دید که قانون اساسی مشروطه که تنها مستمسکی بود در آن روز به دست علما و مراجع که به وسیله‌ی آن می‌توانستند شاه را مهار کنند و او را از تجاوز به حریم اسلام و حقوق ملت بازدارند، با دستاویز تأمین حقوق زنان زیر پا گذاشته شده است؛ زیرا رژیم شاه مجلسین شورا و سنا را به تعطیلی کشانیده بود و در دوران فقرت در هیئت دولت که حق قانون‌گذاری نداشت، به تصویب لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی

و ولایتی دست زده بود اگر جلوی این خودسری و قانون شکنی گرفته نمی شد، رژیم شاه با گستاخی هر چه بیشتر قانون اساسی را نادیده می گرفت و افسار گسیخته به هر بی قانونی دست می زد و نظام استبدادی را به اوج خود می رسانید.

ثالثا آنچه از زبان آقای منتظری آمده است: «... در آن زمان ۹ نفر از علما اعلامیه ای را امضا کردند که زن ها نباید انتخاب شوند» مطابق واقع نیست. هدف آن اعلامیه ی ۹ امضایی، رویارویی با ترفند رژیم شاه بود که می خواست تجاوز به قانون اساسی را با نیرنگ هایی پنهان سازد و چنین وانمود کند که قانون اساسی مشروطه به زنان حق رأی داده است و دولت علم با تصویب نامه ی خود، در واقع قانون اساسی را به مرحله ی اجرا در آورده است!! امام با صدور آن اعلامیه ی ۹ امضایی از روی دسیسه ی شیطان ی دولت، پرده برداشت و قانون شکنی رژیم را آشکار کرد و نیرنگ نیرنگ بازان را برملا ساخت.

۱۷. تحریف و تخریب در کتاب خاطرات تنها به امام و یاران او محدود نمی شود، در این کتاب مطالب از زبان آقای منتظری به گونه ای کنار یکدیگر چیده شده است که غالب مراجع عظام قم و نجف و دیگر حوزه های علمی به گونه ای به زیر سؤال روند و این خود نشان از رخنه و نفوذ جریان ها و گروه هایی در بیت او دارد، گروه هایی که تا توانستند عالمان بزرگ دینی و شخصیت های برجسته ی اسلامی مانند مطهری و بهشتی را ترور کردند و به شهادت رسانیدند و دیگر مقامات برجسته ی روحانی را که نتوانستند از میان ببرند کوشیدند به گونه ای زیر سؤال ببرند، از جمله اینکه از زبان آقای منتظری آنان را ترور سفید کنند و به نام خاطرات او تیشه به ریشه ی آنان زنند و بزرگان حوزه را در میان عامه ی مردم بی اعتبار سازند. از این رو، زیر پوشش خاطرات او آورده اند:

... یک روز عصر بعد از اینکه درس آیت الله بروجردی تمام شد و برای نماز می رفتند چند نفر هم اطراف ایشان بودند. من جلو رفتم و از ایشان پرسیدم آقا اگر کسی در صحت قرائت امام جماعت شک کند، می تواند به او اقتدا کند - من مسئله ی کلی می پرسیدم و نظری نداشتم - آقای بروجردی یک نگاهی به من کردند و گفتند: شما به امامی که در قرائتش شک دارید، اقتدا نکنید بروید به امامی که قبولش دارید، اقتدا کنید. من با ناراحتی گفتم آقا این مسئله است می پرسم، گفتند بله مانعی ندارد. بعد آقای خمینی به من گفتند آخه این مسئله را چرا از ایشان می پرسی؟ مگر نمی دانید بعضی ها شایع کرده اند که آقای بروجردی قرائتش درست نیست، چون ایشان در نماز دندان هایش را در می آورد... آن وقت قرائتش یک جور مخصوص می شد. گفتم من چه

می‌دانستم که چنین چیزی را شایع کرده‌اند...^۱

نگارنده که در واپسین سال‌های عمر آقای بروجردی به قم آمد و در نماز ایشان غالباً شرکت می‌کرد، هیچ‌گاه به یاد ندارد که قرائت ایشان «یک جور مخصوص» باشد. از اساتید، فضلا و دیگر بزرگان حوزه نیز در این مورد پرس و جو کرد. لیکن کسی این ادعا را که «قرائتش یک جور مخصوص» باشد تأیید نکرد افزون بر این، هیچ کدام از مقامات روحانی که در دوران زعامت آقای بروجردی در قم حضور داشتند و اکنون نیز در قید حیات هستند، چنین شایعه‌ای درباره‌ی آقای بروجردی را به یاد ندارند و تأیید نمی‌کنند. این چه شایعه‌ای بوده است که تنها شنونده‌ی آن آقای منتظری می‌باشد و او هم بنا بر ادعای خویش از زبان امام شنیده است.

تا آنجا که تجربه نشان می‌دهد و خود آقای منتظری نیز درجای جای کتاب خاطرات به آن اشاره دارد، امام نامبرده را به علت سادگی و ناپختگی، محرم راز نمی‌دانست و حتی دیدگاه خود پیرامون ولایت فقیه را با او در میان نمی‌گذاشت و با پاسخ اقناعی از کنار مسئله می‌گذشت. چگونه می‌توان باور کرد که امام با مطرح کردن چنین جریانی با نامبرده در واقع به شایعه دامن بزند و آقای بروجردی را به گونه‌ای به زیر سؤال ببرد؟ از همه‌ی اینها گذشته، ساحت آقای بروجردی وارسته‌تر از آن بود که در برابر شایعه‌ی بی‌پایه‌ی این‌گونه واکنش غیر منطقی از خود نشان دهد و دست آخر اینکه اگر چنین نقطه‌ی منفی در اخلاق و رفتار آقای بروجردی وجود داشت، چگونه امکان داشت امام در راه استواری زعامت او، آن‌گونه تلاش و کوشش داشته باشد و او را ملجاء و پناه حوزه و روحانیت بخواند.

درباره‌ی آیت‌الله بروجردی، افزون بر آنچه در بالا آمد، مطالب دیگری نیز در کتاب آمده است که نمی‌توان باور کرد بدون قصد و غرض، آن مطالب بازگو شده و یا در واقع ساخته شده باشد. به نظر می‌رسد تحقیر مرجع بزرگ و وانمود کردن اینکه او مردی ضعیف النفس، بی‌اراده و جو زده بود یکی از هدف‌های دست‌اندرکاران تدوین این خاطرات بوده است. از زبان آقای منتظری آورده‌اند:

... آقای بروجردی خیلی متأثر بود که شهریه نتوانسته بدهد... آقای خمینی و دیگران به ایشان دلداری می‌دادند، می‌گفتند آقا! طلبه‌ها که شما را برای پول نمی‌خواهند، شما را برای درس می‌خواهند، برای ایمان، شما را می‌خواهند و به این شکل ایشان را دلگرم

می‌کردند...^۱

کسانی که با آقای بروجردی - حتی در یک مقطع کوتاه - نشست و برخاست داشتند و با روش و منش ایشان آشنا بودند، به این واقعیت اذعان دارند که آن بزرگوار در برابر حوادث و نامایمات بسیار قویدل، پایدار و همانند کوهی استوار بودند و هیچ‌گاه از خودضعفی نشان نمی‌دادند و موضوع شهریه، کم‌اهمیت‌تر از آن بود که موجب تزلزل و تشویش خاطر ایشان شود و به دلداری نیازمند باشد. برای روشن شدن این نکته که آنچه در بالا از زبان آقای منتظری آمد، تا چه پایه‌ای با واقعیت فاصله دارد، خاطرات شادروان فلسفی پیرامون شهریه‌ی آقای بروجردی را در اینجا بازگو می‌کنم:

... در اینجا لازم می‌دانم نکات ظریفی را در رابطه با آیت‌الله بروجردی بگویم. چون شاید خیلی از افراد - حتی روحانیون ما - اطلاع نداشته باشند که ایشان از لحاظ اتکا به خداوند، چه مرد خاصی بود، مردی در غایت خلوص و صفا. در اوایل مرجعیت ایشان مقداری وجوه به حوزه رسید و آن مرحوم حقوق طلاب را از آن محل دادند ولی به همه نرسید. در سال دوم یا سوم اقامت ایشان در قم به فاصله‌ی کمی سه نامه به وسیله‌ی پست به من رسید، یک نامه از امام خمینی و یک نامه از مرحوم حاج آقا روح‌الله کمالوند خرم‌آبادی، و یک نامه هم از آقا سید ابوطالب مدرس یزدی. این سه نامه یک مطلب مشترک داشت. شاید هم آقایان در نوشتن آنها توافق قبلی کرده بودند. مضمون آنها این بود که حوزه‌ی قم تنها حوزه‌ای است که از اثر ضربات رژیم پهلوی مصون مانده است. این حوزه هم به علت نرسیدن وجوه به قدر کافی دچار مشکل است و لازم است که شما اقدامی بکنید. حتی امام خمینی در نامه‌ی خود مرقوم داشتند که شما آقایان حاج علی‌نقی کاشانی، خسروشاهی و حاج حسین آقا شالچی و بعضی دیگر را به منزلتان دعوت کنید و به آنها بگویید که حوزه در معرض خطر واقع شده است. مبلغی به عنوان وام بدهند تا آقای بروجردی از این وضع درآیند و کم‌کم وجوه برسد...

... چون موضوع مربوط به آیت‌الله بروجردی بود، فکر کردم بهتر است خودم ایشان را ببینم و بیرسم که اجازه می‌دهند چنین اقدامی بکنم؟ به قم رفتم و در اتاقی که فقط ما دو نفر بودیم، گفتم آقایان چنین نامه‌ای نوشته‌اند، آیا اجازه می‌دهید من این کار را انجام بدهم؟ ایشان صریحاً گفتند: «نه» و سپس با همان مقامت فرمودند: خداوند هرگز مرا از عنایت خود محروم نفرموده است، من به خدا حسن ظن بسیار دارم. این مطلب

مالی را با آقایان تجار در میان گذاردن و از آنها کمک خواستن با حسن ظنی که من دارم، ناسازگار است. اگر پولی به نام وجوه رسید به طلاب می‌دهم و اگر نرسید از کسی تقاضا نمی‌کنم.

من گفتم: اگر آنها این وجه را به طور رایگان ندهند، آیا شما اجازه می‌دهید به عنوان قرض‌الحسنه از آنها بگیریم؟... فرمودند خیر قرض‌الحسنه هم نمی‌گیرم، هر طور که خدا بخواهد همان می‌شود. من به خدا حسن ظن دارم. من خداحافظی کردم و از منزل ایشان بیرون آمدم. عصر آن روز و شب را در قم بودم. فردا خدمت ایشان رفتم که خداحافظی کنم... در بیرونی منزل آقا، حاج احمد خادمی و دیگران گفتند دیروز عصر وجه قابل ملاحظه‌ای از کویت رسید و پرداخت حقوق طلاب شروع شده است، حتی از حقوق مورد احتیاج نیز زیادتر است. وقتی خدمت ایشان رسیدم، گفتم: آقا شنیدم که الحمدلله همان طور که به خدا امیدوار بودید و به عنایت باری‌تعالی مطمئن، خداوند یاری فرمود. ایشان نیز فرمودند: بله خدا یاری فرمود و باز یاری می‌فرماید. آری مرحوم آیت‌الله بروجردی چنین مردی بود، متوجه به حق و بر حسب روایات و به تعبیر خودشان، حسن ظن به ذات اقدس الهی داشت...^۱

آنچه که در خاطرات آقای فلسفی پیرامون اتکال و اتکاء آقای بروجردی به مبدأ لایزال هستی آمده است، در نوشته‌های برخی دیگر از دانشمندان روحانی مانند استاد مکرم آقای دوانی و شادروان سید محمدحسین علوی طباطبایی نیز به گونه‌ای به رشته‌ی نگارش کشیده شده است. نگارنده برای دوری‌گزینی از طولانی شدن بحث از آوردن آن خودداری می‌ورزد. بی‌تردید آقای بروجردی از اینکه بودجه‌ی لازم را برای اداره‌ی حوزه‌ها و تأمین اولیه‌ی زندگی طلاب در اختیار ندارند، نگران و ناراحت بودند. لیکن به سبب اطمینان قلبی به یاری الهی و بردباری و شکیبایی ذاتی و برخورداری از مقام والای معنوی و عرفانی، در برابر ناملایمات و مشکلات نه هرگز دلسرد می‌شدند تا لازم باشد کسی ایشان را دلگرم کند، نه خود را می‌باختند تا به دلداری نیازمند باشند و این‌گونه نسبت‌ها به آن مرجع بزرگ جنبه‌ی تخریب و تحریف و انتقام‌جویی دارد که در کتاب خاطرات فراوان دیده می‌شود.

در این کتاب افزون بر نسبت‌های بالا به آقای بروجردی از زبان آقای منتظری جریان دیگری را نیز به آن بزرگوار منتسب کرده چنین آورده‌اند:

... بنا شد هزار نسخه نهاییه الاصول را چاپ کنیم، مقداری از سرمایه‌اش مال من بود، مقداری از علامه طباطبایی، مقداری هم از آقای حائری، کتاب را برای چاپ دادیم به چاپخانه‌ی آقای برقی، بعد بعضی می‌گفتند که ایشان [آقای بروجردی] در ابتدای آن چند کلمه تقریظ بنویسند. ایشان خودشان فرمودند فرد موجهی نظیر آقای گلپایگانی در این زمینه چیزی از من بپرسد و من در جواب او چیزی در تأیید این کتاب بنویسم و... [۱] من گفتم اصلاً تقریظ نمی‌خواهد، چون اگر نوشته خوب باشد جای خودش را باز می‌کند و اگر خوب نباشد تقریظ هم فایده‌ای ندارد. ایشان خوشحال شدند که من گفتم تقریظ نمی‌خواهد و جزوه به جزوه که چاپ می‌شد، می‌آوردم ایشان می‌خواندند، خوشحال بودند که اولین کتابشان چاپ می‌شود... حالا چاپ این کتاب هم داستانی دارد و آن اینکه در وسط‌های کار یک وقت دیدم آقای حاج آقا محمد مقدس... در چاپخانه‌ی برقی مرا پیدا کرد و گفت آقای بروجردی... گفتند بله، شما به آشیخ حسینعلی بگویند این کتاب تا هر جایش که چاپ شده همین‌طور بگذارید باشد، هر چه هم خرج چاپش شده ببینند از من بگیرند، فعلاً بگذارید به همین شکل باشد... فردا صبح که رفتم دیدم آقای حاج محمد خودش آمده نشسته، رفتیم پیش آقا، گفتم آقا پیغام حضرت‌عالی را آقای حاج آقا محمد مقدس رساند، ولی این چه وضعی است؟ من که خودسرانه کتاب را چاپ نکردم، شما خودتان نظر دادید، من جزوه به جزوه آوردم شما نگاه کردید، حالا می‌گویند فلانی می‌خواسته قاچاقی کتاب چاپ کند، آقای بروجردی نگذاشته، شما حیثیت اشخاص را رعایت کنید... گفتند آخه من می‌ترسم کتاب چاپ بشود، برود نجف بعد بگویند چنین و چنان. ایشان گویا از جو نجف وحشت داشتند. گفتم آقا آیا شما از شیخ انصاری مهم‌ترید؟ شیخ انصاری با آن عظمتش مبانی‌اش را نوشته بعد مرحوم آخوند به ایشان اشکال کرده، حاج آقا رضا اشکال کرده، دیگران اشکال کرده‌اند... آخر این چه وحشتی است که شما دارید؟ گفتند خیلی خوب به جهنم بگذارید، منتشر شود. گفتم آقا به جهنم نه، به بهشت، بالاخره ایشان را راضی کردیم که کتاب منتشر بشود...^۲

چنانکه می‌بینید از زبان آقای منتظری مقام و موقعیت آقای بروجردی با زشت‌ترین شیوه‌ای به زیر سؤال می‌رود و آن یگانه مرجع جهان تشیع به گونه‌ای معرفی می‌شود که گویی از

۱. نقطه‌گذاری از متن کتاب است.

۲. کتاب خاطرات آقای منتظری - ص ۱۲۰ - ۱۱۹. تکیه روی جمله‌ها از این نگارنده است.

تصمیم و اراده‌ی قاطع و قوی برخوردار نبود، تصمیم او لحظه به لحظه عوض می‌شد. در تصمیم‌گیری‌ها متزلزل بود. به مبانی علمی خویش اطمینان نداشت. از اینکه نظریات فقهی او چاپ شود و در دست دیگران قرار بگیرد، وحشت داشت! انگار می‌ترسید که علما و فقهای نجف با مطالعه‌ی کتاب او به بیسوادی او پی ببرند! و او را دست بیندازند! این ترس و وحشت، او را بر آن می‌داشت که در انتشار کتابی که به نام او در دست چاپ قرار داشت، تردید داشته باشد و نتواند تصمیم یک جانبه بگیرد و سرانجام سخنان انتقادآمیز و پرخاشگرانه‌ی آقای منتظری مبنی بر اینکه مگر «شما از شیخ انصاری مهم‌ترید؟... آخر این چه وحشتی است که شما دارید...!» او را از تردید بیرون آورد و به تسلیم واداشت!!

به رغم این داستان‌سرایی و پنداربافی که از زبان آقای منتظری ساخته و پرداخته شده نکته‌هایی در لابه‌لای کلام او مطرح شده است که تأمل برانگیز است و نشان می‌دهد مشکل آقای بروجردی با نامبرده بر سر کتاب «نهایة الاصول» (که به قلم آقای منتظری تدوین شده است)، آن نیست که او بازگو کرده است و یا از زبان او بازگو کرده‌اند و به دست آوردن واقعیت قضیه به بررسی بیشتر و تحقیق ریشه‌ای‌تر نیاز دارد. راستی چرا آقای بروجردی از نوشتن تقریظ به این کتاب خودداری کرد؟ چرا نگارش تقریظ به آن را به پرسش «فرد موجهی مانند آقای گلپایگانی» منوط کرد؟ چرا آقای منتظری از این پیشنهاد آقای بروجردی تا آن پایه استیحا‌ش کرد که از درخواست خود مبنی بر نوشتن تقریظ از جانب آقای بروجردی به کلی چشم پوشید؟ چرا آقای بروجردی از اینکه بر این کتاب تقریظ ننوشته است، خوشحال شد؟ چرا در اثنای کتاب یاد شده دستور داد که چاپ آن متوقف شود؟ چرا این دستور را به صورت مستقیم به نامبرده ابلاغ نکرد و به وسیله حاج آقا محمد مقدس برای او پیام داد؟ و...

به دست آوردن پاسخ این چراها - چنانکه اشاره رفت - به بررسی و تحقیق گسترده نیاز دارد، لیکن در این میان آنچه که به خوبی نمایان است، این واقعیت است که آقای بروجردی از تقریرات درس او که توسط آقای منتظری انجام گرفته بود، راضی نبود و آن را از نظر علمی مطلوب نمی‌دید. جزوه‌های آن که پس از چاپ به وسیله‌ی آقای منتظری در اختیار او قرار می‌گرفت، او را به ضعف و سستی مباحث بیشتر واقف می‌کرد و خلاصه‌ی کتاب از نظر او با کاستی‌ها و نادرستی‌هایی همراه بود که ارزش علمی آن را کاهش می‌داد. از این رو، در اثنای چاپ، دستور توقف داد و اعلام کرد «این کتاب تا هرچایش که چاپ شده همین‌طور بگذارید باشد». از سوی دیگر تشویق یک شاگرد از خود راضی و زودرنج نیز اقتضا داشت که با او

مماشات کند و آنچه را که او به عنوان تقریرات تدوین کرده است، یکباره مردود نشمرد و او را سرخورده نکند. و اینجاست که می‌توان دریافت که آیت‌الله بروجردی با موافقت خود با چاپ و انتشار کتاب «نهایة الاصول» چه رنجی برده و چه محنتی کشیده است و انتشار آن برخلاف رغبت قلبی و میل باطنی آن مرد بزرگ بوده است. والله العالم بحقیقه الحال.